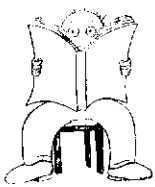




دکتر عباس حُرّی

۱. معمول در برنامه ریزی مقاطع تحصیلی آن است که هر مقطع در پیوند با مقاطع قبل و بعد از آن برنامه ریزی می شود؛ به طور مثال درسی که امروز در برنامه دوره کاردانی منظور می گردد جایگاهش نه تنها در پیکره برنامه کاردانی، بلکه در برنامه مقاطع بعدی، یعنی کارشناسی، کارشناسی ارشد، و احتمالاً دکتری نیز توجیه می شود. درسی که به برنامه کارشناسی راه می یابد باید با دروس مشابه آن در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری و نیز با دروس پایه و اصلی دوره کاردانی سنجیده شود. به عبارت دیگر باید ابتدا جریان تربیت دانشگاهی متخصصان را در قالبی کلی دید و سپس برای هر مقطع طبق اهداف پیش بینی شده، کارایی مورد انتظار، و احتمال ادامه تحصیل در مقاطع بعدی برنامه ریزی کرد. این روش نه تنها از

تکرارهای بیهوده پیشگیری می کند بلکه همه دست اندرکاران برنامه آموزشی از قبیل برنامه ریزان، مدرسان، و دانشجویان، تکلیف خود را در هر موضع و مقطعی که قرار دارند می دانند. برنامه ریزی برای مقاطع تحصیلی کتابداری بعد از انقلاب، از آغاز با بلا تکلیفی روبه رو بوده است. ابتدا، به دلیلی تنها برای دوره کاردانی و کارشناسی ارشد برنامه ریزی شد. در نتیجه، دروس دوره کاردانی به گونه ای دیده شده است که پاسخگوی نیازهای مورد نظر باشد. چندی نگذشت که کاردانان به اعتراض برخاستند که «این چه برنامه ای است که بخش میانی ندارد. از کاردانی مستقیماً به کارشناسی ارشد خیز برمی دارد». درخواستها و فشارها سبب شد که این خلأ میانی به صورت کارشناسی ناپیوسته ترمیم



شد. یعنی فارغ التحصیلان کاردانی می‌بایست در آزمون‌های ورودی شرکت جویند تا وارد برنامه کارشناسی شوند. طبعاً برای ورود به کارشناسی ارشد - که این هم از نوع ناپیوسته است - نیز آزمون‌های ورودی الزامی بود. در عین حال کارشناسی پیوسته کتابداری نیز به مجموعه برنامه‌ها افزوده شد. این مجموعه از دروس و برنامه‌ها، با همه اشکالات درونی هر برنامه و روابط تعریف نشده میان برنامه‌های مقاطع، هم اکنون پیش روی گروهها، مدرسان، و دانشجویان است. علی‌رغم بخشنامه‌های مودی که گهگاه به گروههای آموزشی می‌رسد و به آنها اجازه می‌دهد که واحدهایی را جابه‌جا، حذف یا اضافه کنند، مسائل کماکان گریبانگیر کلیه عناصر آموزشی است.

تجربه تاکنون نشان داده است که برنامه‌ریزی متمرکز از این گونه نارساییها خالی نیست. ضرورت دارد که گروهها مستقلاً به برنامه‌ریزی بپردازند. بدیهی است قوالب کلی را می‌توان در ارگانی متمرکز تعیین کرد، ولی تهیه ریزدروس و برنامه‌ها را باید به گروهها وا گذاشت. در چنین صورتی است که می‌توان رقابت سالم علمی میان گروههای آموزشی پدید آورد.

۲. روش تدریس در هر رشته و موضوعی که باشد، مجموعه‌ای از فن و تجربه و هنر است. فن و تجربه آموختنی است. اولی را می‌توان در متون و دوره‌های کار و تدریس یافت و فرا گرفت، و دومی را سالها و دوره‌های کار و تدریس تأمین و تضمین می‌کند. اما هنر برخاسته از خلاقیت و دریافت معلم است. چگونگی و تناسب استفاده از فنون و تجارب را هنر معلمی تعیین می‌کند، و تصادفاً همین بخش از این مجموعه است که سبب می‌شود معلمی را موفق و معلم دیگری را ناموفق کند.

در میان معلمان این رشته متأسفانه معدودند کسانی که یافته‌های تجربی و اندوخته‌های خود را مبتکرانه با هم درآمیزند و به تناسب مخاطبان خود عرضه کنند. با انتقال کلیشه‌ها نمی‌توان اهداف آموزشی دروس یا برنامه‌ها را تحقق بخشید. باید پیوسته توجه داشت که تدریس در واقع ایجاد نوعی ارتباط میان معلم و متعلم است، و در ارتباط می‌بایست راه و روشهای جذب و جلب مخاطب ارتباط را شناخت و از آنها سود جست.

برخی می‌پندارند صرف داشتن تجربه عملی در کتابخانه موفقیت در تدریس را تضمین می‌کند. اما از این نکته نباید غافل شد که درک انجام یک فعالیت یک چیز است و توان انتقال آن درک به دیگران چیز دیگر.

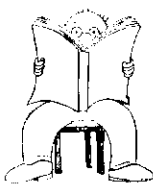
به همین ترتیب فراگیری از طریق متون نیز به تنهایی توفیقی برای معلم پدید نمی‌آورد. درک درست جایگاه عملی

آن آموخته‌ها ضرورتی است که نمی‌توان انکار کرد. این دو قطب زمانی با یکدیگر درمی‌آمیزند که ابتکار و خلاقیت که لازمه معلمی است به کار افتد و وحدتی میان نظر و عمل پدید آورد و آن پیکره واحد را نیز به گونه‌ای شایسته به دانشجویان عرضه کند. این تلفیق در حوزه‌هایی نظیر حوزه‌ها که ماهیتاً دوجنبه‌تین و بافته‌ای از دو رشته نظر و عمل است، حائز اهمیت بیشتری است.

در همین جا نکته ظریفی را نیز باید ذکر کرد. فراگیری از طریق متون (تقویت وجه نظری) و گذران سالیان در بستر کار و تجربه (تقویت وجه عملی) فی‌نفسه حائز هیچ ارزشی نیست. مطالعه و مراجعه مکرر به متون بدون نقطه نظر انتقادی نسبت به محتوای آنها، و تکرار یک سلسله فعالیتهای شغلی به صورت مکانیکی و بدون تفکر درباره چونی و چرایی آنها، نه منزلت نظری پدید می‌آورد و نه شأن عملی و تجربی. وقتی سخن از نظر و عمل به میان می‌آید نوع مطلوب آن مدنظر است و این نوع مطلوب جز با داشتن ذهنی نقاد و خلاق فراهم نمی‌آید.

۳. کتابخانه در رشته ما به سه شکل مورد استفاده قرار می‌گیرد: الف) نظیر کتابخانه برای هر رشته دانشگاهی دیگر، یعنی محلی که متون و منابع مرتبط با مباحث درسی مناسب حال مدرسان و دانشجویان را سازماندهی و عرضه می‌کند؛ ب) به عنوان آزمایشگاه، یعنی محلی که ماده اصلی این رشته را در قالبهای مختلف نگهداری و ارائه می‌کند، همانند آزمایشگاه شیمی برای رشته شیمی، و آزمایشگاه سنگ شناسی برای رشته زمین شناسی؛ ج) محلی برای تجربه عملی و کارآموزی، نظیر کلاسهای ابتدایی و متوسطه برای کارورزی دانشجویان معلمی و کارخانه برای کارآموزی دانشجویان فنی و مهندسی.

متأسفانه هر سه شکل این کتابخانه‌ها ضعیف است. ضعف نوع اول ناشی از عواملی است که سایر کتابخانه‌های دانشگاهی نیز گرفتار آنند: بی‌توجهی مسئولان، جدی نگرفتن مدرسان، و بی‌اعتنایی نسبی دانشجویان، جملگی سبب ضعف محتوایی آنهاست. ضعف نوع دوم بعضاً ناشی از عوامل نوع اول و بعضاً برخاسته از سوء تلقی برخی از دست اندرکاران و مدرسان از رشته‌ای است که با آن سروکار دارند. هنوز مفهوم «علت مادی» در این رشته جا نیفتاده است. مایعی نارنجی در شیشه برای عامی تنها انگیزه‌ای ناشی از رنگ پدید می‌آورد، اما برای شیمیدان، عناصر ترکیب و علت پدیدار شدن آن رنگ اهمیت دارد. رنگ پریده بیمار، خویشاوندان او را دچار دلسوزی و همدردی می‌کند، لیکن پزشک به عوامل پدید آمدن رنگ پریدگی در بیمار می‌اندیشد.



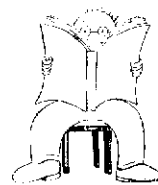


برخورد کتابدار با کتاب در این شکل از کار برخوردی متفاوت با دیگران نسبت به کتاب است. کتاب ماده و موضوع کار اوست و سزاوار آنکه آن را تشریح و تفضیح کند و بازشناسد. ما مطلقاً فاقد این نوع کتابخانه هستیم. البته این خود بحث مشبعی می‌طلبد که در اینجا مجال آن نیست.

ضعف شکل سوّم کتابخانه، یعنی محل تجربه عملی و کارآموزی، ناشی از ضعف دوشکل پیشین است. کتابخانه‌ای نمی‌توان یافت — و جای تأسف است — که مطلوبهای بیان شده در کلاس را بتوان در آنها جست و جو کرد. کتابخانه‌ها به ندرت از سیاست مجموعه‌سازی قابل دفاع، سازماندهی منضبط، ارائه خدمات مناسب، به روز بودن منابع، مدیریت شایسته، و... برخوردار باشند. دانشجویانی که برای نخستین بار — ولی به صورت تمرینی — وارد عرصه عمل می‌شود میان آنچه هست و آنچه باید باشد چنان فاصله‌ای می‌یابد که ناخواسته دچار یأس حرفه‌ای می‌گردد.

بنابراین، می‌توان گفت که کتابدار کوزه‌گری است که خود از کوزه شکسته آب می‌خورد.

۴. کتابداری اساساً سروکارش با تجهیزات است. از متداولترین آنها یعنی برگه‌دان و قفسه کتاب، گرفته تا تکنولوژی نوین. در واقع دانشجویان فعلی و کتابداران آتی ناگزیرند با انواع میکروفیلم خوان، میکروفیش خوان، چاپگرهای مربوط، کامپیوتر، و نیز نرم افزارهای مختلف کتابخانه‌ای آشنا باشند. بنابراین، آزمایشگاهی با همه این تجهیزات و لوازم اعم از اینکه در کتابخانه دیده شود یا اینکه واحد مستقلی را به خود اختصاص دهد، به عنوان بخشی از



مواد و لوازم آموزشی ضروری است. در حال حاضر، مراکز آموزشی کتابداری از این جهات زیر خط فقر زندگی می‌کنند. ۵. مدرسان این رشته نیز، نظیر سایر رشته‌های دانشگاهی، یکدست نیستند. جمعی علاقه‌مند، جدی، و مسؤولیت‌پذیرند، گروهی توخالی ولی مدعی، و تعدادی بی تفاوت و بی‌غمی. بدیهی است سنگینی بار آموزشی بردوش گروه اول است، ولی گروههای دوّم و سوّم بابت آن خصلتهای خود از امتیازی محروم نیستند، بمانند، گاه از مزایای بیشتری برخوردارند. هرگاه نظام ارزشگذاری درستی به کار مدرسان حاکم نباشد، کمترین تأثیر چنین آمیزه ناهمگونی آن است که برخی افراد گروه اول را نیز به انفعال بکشد.

پیشنهاد بنده آن است که هر دانشگاه، جمع کوچکی از متخصصان بی نظر، دلسوز، و پایبند به اصول و ضوابط اخلاقی را مأمور کند که به صورت ادواری در کلاسهای درس مدرسان شرکت جویند و عملکرد آنها را ارزیابی کنند و دانشگاه نیز براساس گزارش آن گروه درباره هر مدرس تصمیمی جدی بگیرد. نمی‌دانم اصول این کار باید در مجلس مطرح شود، مصوبه دولت می‌خواهد، یا جریان دیگری را باید طی کند. آنچه مسلم است آن است که جریان فعلی اگر بر همین منوال ادامه یابد، نظام آموزش عالی از درون تباه خواهد شد.

۶. اگر این سؤال ده سال پیش می‌شد شاید پاسخ به آن ساده‌تر می‌بود. هر چه می‌گذرد یافتن پاسخ مناسب دشوارتر می‌نماید. جایگاه یک رشته علمی در دانشگاه در قیاس با سایر رشته‌ها و میزان وابستگی آنها به یکدیگر تعیین می‌گردد. رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی پیوسته به رشته ارتباطات نزدیکتر می‌شود؛ و در واقع، باید گفت رابطه‌اش با ارتباطات بیشتر کشف و روشن می‌شود (چون علی‌الاصول این نزدیکی پیوسته وجود داشته است). پیشنهاد مشخص بنده این است که دانشکده‌هایی با نام دانشکده علوم اطلاع‌رسانی و ارتباطات تأسیس شود، و این دو حوزه در چارچوب همکاری جدی و دوستانه علمی برای ارتقاء و تقویت بنیه علمی خود بکوشند.

۷. یکی از گرفتاریهای این رشته در طول عمرش، سرگردانی در گزینش دانشجویان بوده است. هنوز تعریفی روشن از حداقل شرایط معلومات پیشین برای ورود به مقاطع مختلف تحصیلی این رشته ارائه نشده است. زمینه‌هایی که به عنوان حداقل شرایط عنوان می‌شود به هیچ وجه با دروسی که دانشجویان باید پس از قبولی و تحصیل در رشته، بگذرانند تناسب ندارد. بیشتر افرادی که وارد مقاطع مختلف این رشته می‌شوند قدم در تاریکی می‌گذارند. در واقع «پشک» می‌اندازند. بازتاب این بیگانگی را در کلیه مقاطع — کاردانی، کارشناسی، و کارشناسی ارشد — می‌توان یافت.



قصور در این امر، از جهتی متوجه وزارت فرهنگ و آموزش عالی، و از لحاظی متوجه دست اندرکاران این حوزه است. بدیهی است این گونه ورود به رشته نتایج گهرباری نیز دربر نخواهد داشت. متأسفانه ضعف در شناساندن این رشته به افراد جدیدالورود از سوی برخی مدرسان نیز مزید بر علت است. هنوز هستند مدرسانی که تنگی افق دیدشان نسبت به تعریف و تعیین چارچوب این رشته سبب شده است که چشم انداز بسیار حقیرتری از رشته برای دانشجویان ترسیم کنند، به گونه ای که حتی شایستگی منزلت دانشگاهی رشته نیز مورد تأمل قرار گیرد.

نظام دانشگاهی ما شیوه متمرکز را سالهاست که آزموده است. بد نیست دوره ای را نیز به سخن افراد دلسوز بیندیشد، و گزینش دانشجویان را به گروهها واگذارد. ایجاد رقابت سالم علمی میان گروههای آموزشی، خصوصاً در مقاطع بالاتر، حرکت ناپسندی نیست. محصول عمل گروهها در بازار کار خود را نشان خواهد داد و ارزش فعالیت، برنامه، و تدریس هر گروه پس از مدتی نه چندان دراز، مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت و روشن خواهد شد.

۸. وجود مقاطع تحصیلی در نظام دانشگاهی امری پذیرفته شده و معمول است. آنچه اهمیت دارد تعریف حدود و ثغور برنامه هر مقطع و رابطه مرتبه ای دروس مقاطع مختلف است. دروس فعلی در مقاطع مختلف به گونه ای است که گویی تعداد مشخصی درس شناخته شده را از مواضعی بریده اند و هر برش را به مقطعی اختصاص داده اند، و تعدادی درس دیگر نیز به عنوان متمم - تا سقف مقبول و مصوب - به آن افزوده اند. مدرسان نیز به سلیقه خود یا بنا بر مصلحت اندیشی حرفه ای، قیچی خاص خود را دارند و از مواضعی دیگر برش می زنند. در این میان، آنکه واله و حیران پیوسته «سرقیچی» جمع می کند دانشجویست.

همان طور که در پاسخ سؤال اول نیز اشاره شد، لازم است کلیه برنامه ها با نگاهی سیستمی و تبیین روابط مقاطع و دروس مورد بازنگری قرار گیرند. این کار هر چه زودتر صورت گیرد مطلوبتر است.

۹. متأسفانه رابطه ای میان گروههای آموزشی این رشته وجود ندارد. حتی در برخی موارد، اصرار بر قطع هر گونه ارتباط است. گاه دانشجویی که برای کسب نظر در مقیاسی گسترده تر، سراغ اعضای گروه دیگر می رود، از سوی گروه مربوط به دانشجوی مورد مؤاخذه شدید و گاه تهدید قرار می گیرد. این عمل زشت و غیر علمی سبب شده است که برخی از دانشجویان ناگزیر شوند پنهانی به کسب نظر یا طرح سؤال از اعضای گروه دیگر بپردازند. چنین مدیریت بیمارگونه ای در برخی گروههای آموزشی، دیگر جایی برای ارتباط رسمی و

تعریف شده علمی میان گروهها باقی نمی گذارد.

در یک مدیریت سالم، انتظار می رود که حتی گردهماییها و داد و ستدهای علمی مستمر میان گروهها سبب حل مسائل علمی و حرفه ای آنها شود، که نتایج آن طبعاً نصیب کلیه گروهها خواهد شد.

۱۰. بدیهی است هر گاه با خود چنین باشیم، با گروههای دیگر بهتر نخواهیم بود.

۱۱. فارغ التحصیلان مقاطع مختلف از دو جهت در بازار کار با مشکل روبه رومی شوند؛ یکی به سبب کافی نبودن محتوای دروس یا درست اجرا نشدن آنها در حین تدریس که باعث می شود با نیازهای بازار کار هماهنگی لازم برقرار نگردد. دیگری به دلیل انتظار نابجایی است که از فارغ التحصیلان مقاطع گوناگون می رود. مشکل نخست را باید در گروههای آموزشی حل کرد، چون عمدتاً برخاسته از توان معلم، محتوای دروس، و تجهیزات و ملزومات ضروری برای دروس مختلف است. مشکل دوم ناشی از نبودن درک درست در مدیران کتابخانه ها و مراکز اطلاع رسانی از تواناییهای مقاطع مختلف تحصیلی است. بسیاری از این گونه مراکز تصویری کلی از برنامه های این رشته دارند و گمان می برند که صرف فارغ التحصیل شدن از این رشته برای انجام هرگونه فعالیتی در کتابخانه - از صدر تا ذیل - کافی است. آنچه را که منطقی از فارغ التحصیل کارشناسی ارشد انتظار می رود، از فارغ التحصیل کاردانی انتظار دارند. زمانی که اظهار عجز می کند آموخته های او را به باد انتقاد می گیرند. حتی این سوء درک را در تقاضاهایی که از سوی کتابخانه ها برای فارغ التحصیلان این رشته به گروهها می رسد می توان دریافت: زمانی که درخواست خود مطرح می کنند که «به فارغ التحصیل کاردانی یا کارشناسی، و یا کارشناسی ارشد نیاز دارند». چنین خواسته ای حاکی از آن است که نه مشکلات خود را به درستی می شناسند و نه قابلیت های فارغ التحصیلان مقاطع مختلف را. بنابراین، مقطع تحصیلی برایشان چندان تفاوتی نمی کند.

۱۲. در واقع سر جمع آنچه گفته شد به این کلیت می انجامد که برای بهبود و ایجاد پویایی بیشتر در این رشته باید کلیه عناصر آموزشی این رشته، اعم از گروهها، برنامه ها، مدرسان، تجهیزات، و شرایط ورود یا خروج دانشجویان از برنامه ها را مورد بازنگری دقیق و جدی قرار داد. چنین بازنگری بی، حتی در حالت عادی نیز پس از گذشت چندین سال از شروع جدید برنامه ها - پس از انقلاب اسلامی - امری ضروری است، همان گونه که در دنیا نیز هر از چندگاهی به تجدید نظر در برنامه های آموزش عالی مبادرت می ورزند.

